

وقت کسب و کار من است

«ما باید وقتمان را به قیمت مناسب بفروشیم در این صورت به ارزش درونی خودمان اضافه می‌کنیم.»
 جمله بالا آخرین خط از نوشته شماره گذشته بود. در این شماره می‌توانیم دربارهٔ تجارت وقت حرف بزنیم. تجارتی که سود داشته باشد و سودش ارزشمندتر کردن خودمان باشد.
 همه ما شنیده‌ایم که می‌گویند: وقت طلاست. و بعضی هم می‌گویند وقت گران‌بهارتر از طلاست. چون طلا را ممکن است دوباره به‌دست بیاوریم اما وقت را هرگز.
 وقتی از طلا حرف می‌زنیم بی‌درنگ یاد ثروت می‌افتیم. پس هیچ‌کس فقیر به دنیا نمی‌آید. خداوند به هنگام تولد، این ثروت را به همه ما می‌دهد. درست از اولین لحظه‌ای که به دنیا می‌آییم ثروتی به نام وقت را به ما می‌دهند و سند شش‌دانش هم به نام خود ماست. البته در سال‌های اولیهٔ زندگی، اختیار استفاده از این وقت به‌دست خود ما نیست. لزومی هم ندارد باشد. ما خیلی هم وقت نداریم پوشک خودمان را عوض کنیم. یا آشپزی بلد نیستیم که بتوانیم برای خودمان غذا درست کنیم. یا برویم اسباب‌بازی‌فروشی برای خودمان جفجغه بخریم. پس در سال‌های اولیهٔ

زندگی پادشاهی می‌کنیم و انجام این کارها را به دیگران می‌سپاریم. کمی که بزرگ‌تر می‌شویم، شروع می‌کنیم به یاد گرفتن زبان مادری و کشف دنیای پیرامونمان. در اینجا از وقت خوب استفاده می‌کنیم. کنجکاوای و شیطنتهای خردسالی باعث می‌شود ارزش وقت را بدانیم. انگار عجله داریم زودتر به دنیای کودکی و نوجوانی و جوانی و بزرگسالی وارد شویم. و وقتی وارد مدرسه می‌شویم. عجله‌های ما هم تمام می‌شود. دیگر ارزش وقت را از یاد می‌بریم. ممکن است کمی تنبل شویم. البته همهٔ افراد این‌طور نیستند. به شرایط خانوادگی و اجتماعی وابستگی دارد. ممکن است مادر ما از آن مادرهایی باشد که همهٔ کارهای ما را خودش انجام می‌دهد. و ما وقت کافی برای تنبل شدن را به‌دست می‌آوریم. ممکن است خیلی اتفاقاتی دیگر هم در زندگی ما وجود داشته باشد که

می‌کنی و برمی‌گردی. و هر روز هر پولی که به دستت می‌آید این کار را می‌کنی. تصورش هم سخت است. تو در مقابل پولی که به مغازه‌دار می‌دهی باید چیزی دریافت کنی.

حالا ببین با وقتت چه کار می‌کنی. هر تیک ثانیه‌شمار ساعت همان پولی است که به هستی می‌دهی. حالا ببین در مقابل آن چه چیزی دریافت می‌کنی.

الان که داری این مطلب را می‌خوانی، وقتت را به من می‌فروشی. فکر کن در مقابلش چه چیزی به دست می‌آوری؟ وقتی داری بازی می‌کنی ببین در مقابل وقتی که می‌فروشی چه چیزی به دست می‌آوری!

طلارا می‌دهی و باید در مقابلش الماس بگیری.

اگر هر روز که از خواب بیدار می‌شوی مثل یک بازرگان، بروی به دنبال کار تجارت، با سرمایه خود می‌توانی بهترین سودها را ببری.

و اولین سود در معامله درست با وقت، ارزشمندتر شدن روح و روان و شخصیت تو است. موفق باشی.

نخواهیم و نتوانیم به ارزش این ثروتی که در اختیار ما گذاشته می‌شود پی ببریم.

اما از یک سنی باید شروع کنیم و این ثروت را بشناسیم. یک دقیقه به ساعت نگاه کن. نشانک

ثانیه‌شمار ساعت، از چپ به راست تیک‌تیک می‌کند و هی دور محور خودش می‌چرخد. و هر یک دوری که می‌زند نشانک دقیقه‌شمار را یک تیک به

جلو می‌برد. وقتی به ساعت نگاه می‌کنی متوجه گذشتن زمان می‌شوی. اما در واقع ثروتت را از دست می‌دهی.

بهترین و بزرگ‌ترین دارایی‌ات را می‌فروشی.

به چند؟ به چه قیمتی می‌فروشی؟ تصور کن پولی در جیب داری. می‌روی به یک مغازه. پولت را می‌دهی به فروشنده. کمی نگاهش

